

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على سيدنا ونبينا أبي القاسم المصطفى محمد و على أهل بيته الطيبين الطاهرين و اللعن على اعدائهم أجمعين.

سخن در این بود که آیا از آیه مبارکه دین می توان فهمید، مکتوب حجت است یا خیر؟ ادعا این بود که اگر مکتوب حجت نباشد در امر حکیم استلزام لغویت پیش می آید اگر بنا باشد که مکتوب معتبر نباشد، پس بود و نبود حکم به لزوم کتابت فایده ای ندارد.

در پاسخ گفته شده که کتابت که امری مستحب است و استلزام لغویت در آن مفهوم نیست؛ زیرا، فی الجمله فوایدی دارد. در پاسخ گفته که اتفاقا از آیه دین استفاده وجوب می شود؛ در این آیه تأکیدات فراوانی بر کتابت آمده است. اولاً اگر طرفین قدرت بر کتابت دارند، مخاطب این «فاکتبوه» خودشان هستند که می گوید «اذا تداینتم بدین الی اجل مسمی فاکتبوه» و اگر چنانچه خودشان قدرت ندارند، نفرمود که حالا که قدرت ندارند لازم نیست بنویسند بلکه فرمود «ولیکتب بینکم کاتب بالعدل» یعنی شخص دیگری که قدرت بر نوشتن دارد بنویسد. حالا وقتی طرفین می خواهند به زید مراجعه کنند تا او بنویسد، خدا به زید می گوید نکند که ننویسی! می فرماید اگر به شما مراجعه شد رای نوشتن نباید از کتابت کردن ابا کنی بعد می فرماید «کما علمه الله». به شکرانه این که خدا نوشتن را یادش داده، کار مردم را راه بیاندازد.

باز می فرماید: این مطلبی که می خواهد نوشته شود، خود طرف که بدهکار است باید املا کند چون اگر طلبکار املا کند ممکن است عبارت را طوری بیان کند که به نفع خودش باشد، بدهکار باید املا کند و بگوید فلانی این مقدار به فلانی بدهکار است یعنی «من علیه الحق» باید املا کند لذا آیه شریفه فرموده: «فلیملل الذی علیه الحق». در ادامه خداوند می فرماید وقتی املا کرد و از خدا بترسد و چیزی را کم نگذارد.

نکته دیگر در آیه شریفه این است که ممکن است مدیون کسی باشد که قدرت املا ندارد چراکه ممکن است صغیر باشد و با مداخله ولی معامله صورت بگیرد یا سفیه یا مجنون باشد، در این صورت ولی او املا می کند یعنی ولی «من علیه الحق» باید املا کند، بعد کاتب املائی «ولی من علیه الحق» را بنویسد، بنابراین خداوند

در هر صورت به امر به کتابت اصرار دارد و مرتب بر آن تأکید می‌کند و می‌فرماید: اگر دین کم است باز هم بنویسید.

از طرف دیگر می‌فرماید: نویسنده حق ندارد بی دقتی کرده و از خودش کم و زیاد کند و با بی حوصلگی موجب ضرر به دیگری شود «و لایضار کاتب و لا شهید و ان تفعلو فانه فسوق بکم» یعنی اگر کاتب یک مقدار این طرف و آن طرف کند مصداق فسوق است که یک وصف نا مطلوب برای کاتب محسوب می‌شود.

مستدل می‌گوید: ببینید چقدر آیه تأکید دارد که بدهی نوشته شود و در هیچ شرایطی از آن نمی‌گذرد و در مورد بی دقتی تهدید به فسوق کرده است، از مجموع این ها فهمیده می‌شود که مرادش از این کتابت امر وجوبی است و «فاکتبوه» یک امری لازم را مطرح می‌کند؛ حال چطور می‌شود که خداوند با این همه تأکیدات کتابت را واجب کند بعد بگوییم که اگر نوشتیم یا ننوشتیم فرقی نمی‌کند و اگر نوشتیم هم فایده ای ندارد. این اشکال را مرحوم آیت الله سید عبدالاعلی سبزواری در مواهب الرحمن فی تفسیر القرآن (ج 4 ص 406) مطرح کرده اند.

به نظر می‌رسد که اولاً که اکثریت قاطع فقهای ما از فاکتبوه، وجوب نفهمیده اند و این را حمل امر بر مولوی نکرده اند به این جهت که فایده این کتابت نزد عقلا معلوم است و در حقیقت این که بنویسیم ثبت و ضبط می‌شود یک امری عقلایی است و کاری به نقل ندارد چون «ما کتب قرّ و ما حفظ قرّ» اصرار بر این کتابت مؤثر در مقام است و مفید است این را عقلا می‌گویند و شارع هم این امر را برای ارشاد به حکم عقل بیان کرده است، پس در حقیقت بگوییم اگر شارع تأکید کرده به جهت همان فوایدی است که عقلا بر آن مترتب می‌دانند نه این که امری باشد که اگر انجام نشود عقاب داشته باشد.

ثانیاً حتی اگر کسی وجوب مولوی را بگوید، بین وجوب تکلیفی و اثر وضعی از یک سو یا بین حرمت تکلیفی چیزی و اثر بطلان از سوی دیگر ملازمه ای نیست، یعنی اگر بگوییم شارع کتابت را مولویا واجب کرده است این ملازمه ندارد با این که مکتوب حجت است شرعاً که این ترتب اثر وضعی است کانّ کسی قائل باشد که بین اثر تکلیفی وجوب با اثر وضعی در صحت یا بطلان یا مثلاً ترتب حجیت یا غیر آن ملازمه است. آن طرف هم همین طور است مثال مشهور حضرات راجع به بیع وقت النداء است که خداوند سبحان می‌فرماید: «فاسعوا الی ذکر الله و ذرو البیع» (سوره جمعه) حال شما در مسیر نماز جمعه می‌روید و از دست فروش ها چیزی خریده اید، اگر بنا بر حرمت بیع باشد این خرید کار حرام است ولی ملازمه ای ندارد که مالکیت هم نیاید و اگر بخواهد مالکیت نیاید دلیل جداگانه ای می‌خواهد.

اگر به ما گفته اند واجبی را انجام بدهید لزوماً نباید بگوییم چون این واجب انجام شد، اثر حجیت برای آن بار نمی‌شود اللهم الا ان یقال که اگر هیچ ثمره ای نداشته باشد موجب لغویت می‌شود، در حالی که آثاری برای

آن مترتب است از جمله این که مردم و خود طرفین یا شهود در اثر گذر زمان ممکن است مورد معامله و جزئیات آن را فراموش کنند. روی این مبنا نوشتن در این جا به کار می آید و خصوصیات معامله را به خاطر می آورند و اگر کار به استشهاد بیافتد شهود قضیه را به خاطر می آورند.

پس اولاً این وجوب مولوی نیست، ثانیاً اگر مولوی هم باشد تلازمی بین وجوب مولوی و ترتب اثر وضعی نیست و ثالثاً ادعای استلزام لغویت ممنوع است چون بالاخره منافی غیر از ترتب حجیت قطعی بر خود مکتوب، منافع دیگری هم هست که جلوی استلزام لغویت را می گیرد.

و الحمد لله رب العالمین